

مکتب

نوروز ۱۴۰۴

ویژه‌نامه‌ی نوروزی
شرکت صنایع
پتروشیمی
خلیج فارس



مامان و بابا در شرکت آرزوها

هفت سین ساحلی

دوباره روز تازه



به نام خدا

بچه‌های دلبندم سلام

وقتی ما یعنی من و خیلی از پدران و مادران شما بچه بودیم برای حرف زدن با خانواده و دوستانمان زیاد نامه می‌نوشتیم. خیلی‌هایمان اول نامه می‌نوشتیم سلامی چو بوی خوش آشنایی...

حالا هم که قرار شده یک نامه برای شما بچه‌ها که عضو خانواده‌ی بزرگ پتروشیمی و هم‌خانواده‌ی عزیز من هستید، بنویسم یاد این سلام افتادم. چون معنای آشنایی خیلی بیشتر از دانستن اسم کسی است. آشنایی حتی از دوستی هم مهم‌تر است. وقتی آدم‌ها با هم آشنا باشند و همدیگر را بشناسند می‌توانند با هم مهربان باشند. می‌توانند به هم کمک کنند، می‌توانند کنار هم کارهای بزرگ و مهم انجام بدهند و می‌توانند با هم موفق شوند. یک جورهایی مثل یک تیم ورزشی فوتبال، والیبال، بسکتبال، یا هر ورزش تیمی که شما دوست داشته باشید. وقتی یک تیم با همدیگر آشنا هستند، می‌توانند با هم همراه بشوند و حرکات‌های هماهنگی انجام بدهند که نتیجه‌اش موفقیت باشد. برای همین ما خانواده‌ی بزرگ پتروشیمی با هم آشنا هستیم. آشنایی خوب و عمیق که باعث شده کنار هم راه‌های سخت را با موفقیت طی کنیم و افتخار زیادی برای خانواده‌مان و کشورمان به دست بیاوریم.

شما هم اعضای خیلی مهم این خانواده هستید؛ چون همه‌ی ما بزرگ‌ترها هر روز صبح به امید زندگی بهتر برای شما لباس کار می‌پوشیم. به خاطر شما حتما یادمان می‌ماند که کلاه و دستکش ایمنی‌مان همراهمان باشد. همه‌ی امید و انگیزه‌ی ما به خاطر وجود شماست.

با همین امید و انگیزه است که ما بزرگ‌ترها در خانواده‌ی بزرگ پتروشیمی خلیج فارس تصمیم گرفته‌ایم که در سال جدید بهتر از قبل کار کنیم تا مثل همیشه باعث افتخار شما و همه‌ی بچه‌های خوب ایران عزیز باشیم. من مطمئن هستم که شما هم برای سال جدید تصمیم‌های مهمی گرفته‌اید. مخصوصاً درباره‌ی تلاش و کوشش بیشتر در درس‌هایتان، تا هم پدران و مادرانتان را خوشحال کنید و هم بتوانید در آینده انسان‌های موفق و توانمندی بشوید.

امیدوارم در انجام همه‌ی تصمیم‌های خوبتان موفق باشید و سال جدید سال شادی و لبخند برای شما آشناهای دوست داشتنی و عزیز من باشد.

محمد شریعتمداری

مدیرعامل شرکت صنایع پتروشیمی خلیج فارس

دوباره روز تازه

خدا جان عید آمد
چه زیبا و مبارک
شما چیدی شکوفه
به روی شاخه تک تک

زمین را سبز کردی
فقط بایک اشاره
جهان نو شد خدا جان
بهار آمد دوباره

لباس دشت و صحرا
قشنگ و گل گلی شد
بین موسیقی باغ
دوباره بلبل‌ها شد
خدا جانم تشکر
هزاران بوسه بر تو
دوباره روز تازه
دوباره روزی از نو

و تهنیت زنجیر سلیمانی

زهرا موسوی



یکی نباشه هم می‌شه!

«ولی بابا! شما قول داده بودی. این عادلانه نیست.» آریا این را گفت و رفت توی اتاقش و نشست پشت میزش. صدف یکی یکی و با حرص مدارنگی‌هایش را توی جعبه‌شان می‌گذاشت و زیرچشمی به بابا و مامان نگاه می‌کرد. هم می‌خواست دختر خوبی باشد و همه بگویند آفرین که خودت را کنترل کردی، هم از حرف بابا حرصش گرفته بود. بابا قُلپ آخر چایش را نوشید. به صدف لبخندی زد و به طرف اتاق آریا رفت. صدف هم بدوبدو دنبالش رفت. بابا، بدون آنکه حرفی بزند کنار آریا که داشت دفتر نقاشی‌اش را خط‌خطی می‌کرد، نشست. صدف هم خودش را کنار بابا جا داد و یک‌وری آرنجش را روی زانوی او تکیه داد. بابا مداد قرمز را از روی زمین برداشت و از بین خط‌های درهم‌وبرهمی که آریا کشیده بود، روی چند خط را پررنگ کرد و توی آن‌ها را رنگ کرد. صدف با هیجان داد زد: «عمرهههه!! شبیه به گل قرمز شد که..» بابا خندید.



اما آریا اصلاً نگاه نکرد. بابا دوباره روی یک خط بسته‌ی نامنظم را پررنگ کرد و توی آن را آبی کرد و گفت: «اینم از ابرمون...» آریا خیلی دلش می‌خواست ذوق کند و بخندد اما لب‌هایش را به هم فشار داد؛ طوری که مثلاً برایش مهم نیست. اما ته دلش از کار بابا خوشش آمده بود. بابا که تمام مدت حواسش به آریا بود، بلند گفت: «کی می‌خواد کمک کنه تا از بین خط‌خطی‌های آریا، شکل‌های مختلف رو پیدا کنیم و رنگشون کنیم؟» صدف بلند داد زد: «من... من...» و مداد سبز را برداشت. آریا همچنان توی خودش بود و به خط‌خطی‌اش ادامه می‌داد. بابا و صدف شروع کردند. حاصل کارشان پیدا کردن یک توپ، خورشید خانم، چند تا برگ، نیم‌رخ صورت یک آدم و تنه‌ی یک درخت بود. هر چقدر آریا بیشتر خط‌خطی می‌کرد، بابا و صدف شکل‌های بیشتری پیدا می‌کردند. صفحه‌ی دفتر پر شد از شکل‌های بانمک و رنگی. آریا هم کم‌کم خوشش آمده بود و اخم‌هایش باز شده بود.



کارشان که تمام شد، بابا رو به بچه‌ها که الان دیگر می‌خندیدند کرد و گفت: «بچه‌ها! می‌دونم که قول داده بودم امسال وسایل سفره‌ی هفت‌سین رو با کمک هم بخریم و بچینیم. اما به‌خاطر اینکه باید پروژه‌ی شرکت زودتر تموم بشه، مجبورم برم عسلویه.» بعد نقاشی را که حاصل همکاری هر سه تایشان بود برداشت و ادامه داد: «منم خیلی دلم می‌خواست قبل از سال تحویل پیشتون باشم. مخصوصاً به این‌خاطر که کار گروهی با شما خیلی لذت‌بخشه. مثل همین نقاشی بامزه که با همکاری شما این شکلی شد.» صدف پرید توی بغل بابا و گفت: «حالا چی کار کنیم بابا؟» آریا که از لوس‌بازی‌های صدف کلافه شده بود با عصبانیت گفت: «چی رو چی کار کنیم؟ هیچی دیگه. همه‌ی برنامه‌هامون خراب شد.» بابا گفت: «ولی توی کار گروهی، اگه یه نفر نباشه، کل کار رو که تعطیل نمی‌کنن.» صدف پرید وسط حرف بابا و گفت: «پس چی کار می‌کنن بابا!؟» بابا خندید و گفت: «دوباره برنامه‌ریزی می‌کنن؛ دوباره تقسیم وظیفه می‌کنن؛ به‌طوری همکاری می‌کنن که کار به خوبی پیش بره؛ حتی اگه یه نفر نباشه.» آریا ماشین اسباب‌بازی‌اش را از دست صدف قاپید. پرید روی تختش و گفت: «نه! دیگه حال نمی‌ده... دیگه حسش رفت.» بابا برگه‌ای را که قبلاً مسئولیت‌های هر کسی را نوشته بودند، برداشت و شروع به خواندن کرد: «خب! قرار بود سنجد و سیر رو من بخرم؛



سمنو رو مامان درست کنه؛ نفری یه تخم مرغ رنگ کنیم؛ صدف قرار بود حواسش به آب دادن به سبزه‌ها باشه؛ آریا قرار بود از مامان جون سماق و سنبل بگیره؛ چون گفته بودن زیاد دارن و به ما هم می‌دن. آریا یه کار دیگه هم قرار بود انجام بده...» صدف با هیجان همیشگی‌اش حرف بابا را قطع کرد و گفت: «بابا من سهم تخم مرغ شما رو هم رنگ می‌کنم. تازه می‌تونم به جای شما سنجد و سیر هم بخرم.» آریا با کلافگی گفت: «صدف خانم! شما چطوری می‌خوای بری اینا رو بخری؟» صدف تا خواست جوابش را بدهد، مامان از آشپزخانه با صدای بلند گفت: «من می‌تونم با صدف برم و به جای بابا سنجد و سیر بخریم.» بابا دو دستش را مشت کرد روی هوا و گفت: «هورر... این مشکل هم حل شد.» بعد رو به آریا کرد و گفت: «شما نمی‌خوای همکاری کنی بابا؟!» آریا از روی تخت آمد پایین و گفت: «چرا بابا! منم همکاری می‌کنم. اما خب اگه شما بودید خیلی بیشتر خوش می‌گذشت.» بابا آریا را بغل کرد و گفت: «عوضش بعد از سال تحویل که اومدم، چهارتایی می‌ریم سفر کنار دریا، اونجا کلی خوش می‌گذرونیم.»

صدف با خوشحالی پرید بالا و گفت:
«آخ جون! دریا... دریا...»



من یوزہ عقابی ہرستم

من لاک پشت ہستم، لاک پشت پوزہ عقابی کہ در ساحل خلیج فارس زندگی می‌کنم. می‌دانی چرا به ما پوزہ عقابی می‌گویند؟ ما ہمہ چیز خواریم (از گیاهان گرفته تا کرم‌ها، حلزون‌ها، حشرات و باقی مانده‌ی جانوران مرده)، اما غذای اصلی‌مان اسفنج دریایی است. پوزہ‌ی ما برای بیرون کشیدن اسفنج دریایی از لابه‌لای مرجان‌ها به شکل منقار عقاب درآمدہ و بہ همین دلیل، لاک پشت پوزہ عقابی یا منقار کوتاہ نامیدہ شدہ ایم.

ما ہر سال از اسفند تا خرداد ماہ بہ سواحل روستای شیب‌دراز در قشم می‌آییم و تخم‌ریزی می‌کنیم. من ہم بہ ساحل آمدہ ام، یک چالہ درست کردہ ام و آن را بہ گہوارہ‌ی شنی بچہ‌ہایم تبدیل کردہ ام. در این گہوارہ، ۱۳۰ تخم لاک پشت خوابیدہ است و حدود دو ماہ دیگر از تخم بیرون می‌آیند. من تا رسیدن بہار روی آن‌ہا پتوی شنی می‌کشم و خودم بہ آب برمی‌گردم.



بهار که بیاید، این تخم‌ها «**تَرِیک‌تَرِیک**» می‌شکنند و بچه‌هایم از آن‌ها بیرون می‌آیند و قبل از روشن شدن هوا، خودشان را به دریا می‌رسانند. راستش را بخواهید، خیلی مهم است که بتوانند در تاریکی و به سرعت به آب برسند تا طعمه‌ی پرندگان و خرچنگ‌های ساحلی نشوند و زنده بمانند. دوست دارم بهار، وقتی سر از تخم بیرون می‌آورند، سفره‌ی هفت‌سین داشته باشند و بدانند در سواحل خلیج فارس به دنیا آمده‌اند و مثل همه‌ی ایرانی‌ها، آمدن بهار را جشن بگیرند.



پس دست به کار
می شوم و در کنار
سین اول که ساحل
خلیج فارس است،
سین دوم را با سفره‌ای

شنی پهن می‌کنم و روی آن،
سین سوم، یعنی سنگ‌های قشنگ و رنگی را که آب دریا آن‌ها را گرد و زیبا کرده
است، می‌چینم. **سین چهارم**، سبزه‌های زیبایی هستند که اطراف ساحل روییده‌اند.
سین پنجم، ستاره‌های دریایی‌اند که کنار ساحل آمده‌اند. **سین ششم**، سرمه
است؛ سرمه و خانواده‌اش در روستا مراقب لاک‌پشت‌های خلیج فارس هستند.
«تریک تریک»، صدای ترک خوردن تخم بچه لاک‌پشت‌ها می‌آید و سرمه یواش
می‌گوید: «**سین هفتم، سلامتی است. امیدواریم همه‌ی لاک‌پشت‌ها بتوانند**
سالم به آب برسند.»



چند سؤال:

چرا لاک پشت پوزه عقابی در خطر انقراض است؟

به خاطر آدم‌ها و کارهایشان. مثل استفاده از لاک خوش طرح و رنگ لاک پشت‌ها در صنایع زینتی، استفاده از تخم و گوشتشان برای غذا، از بین بردن محل زندگی‌شان به خاطر حفاری چاه نفت و کارهای دیگر....

لاک پشت پوزه عقابی در کدام قسمت‌های ایران زندگی می‌کند؟

استان هرمزگان، جزایر قشم، کیش، شیدور، هندورابی، هنگام، هرمز، نخیلو و ام‌الکرم و حتی استان بوشهر زیستگاه لاک پشت پوزه عقابی است. از همه جا بیشتر جزیره‌ی شیدور و از همه جا کمتر جزیره‌ی لاوان این نوع لاک پشت را دارد. کلا هفت نوع لاک پشت دریایی در دنیا وجود دارد که ۵ نوع آن‌ها در آب‌های خلیج فارس دیده می‌شوند. از بین آن‌ها، دو نوع خیلی کمیاب، یعنی لاک پشت سبز و لاک پشت پوزه عقابی، برای تخم‌ریزی به جزایر جنوبی ایران می‌آیند که ما باید بیشتر مواظبشان باشیم.

چستان‌های بهاری

خونه‌ی سبزِ خونه‌هاست
مدرسه‌ی جوونه‌هاست
تو خوشگلی خیلی تکه
ویلا‌ی کرمِ کوچکه



قل‌قلی و گرده تنش
مخلِ سرخِ پیرهنش
سبزِ موهای رو سرش
اون نی‌نی، باغچه مادرش

گل که باشه اونم هست
نقاشی پرنده ست
پر نداره، بال داره
یک عالمه خال داره

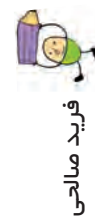


دسته به دسته بو می ده
به باغچه رنگ و رو می ده
عطریه که بازه درش
پروانه ها دور و برش!



میوه داره، سبد نیست
هرجوری باشه، بد نیست
صاحب برگ و باره
یه چتر سایه داره





دستان پتروشیمی

پتروشیمی یعنی چی؟

پتروشیمی دو بخش دارد. پترو و شیمی. پترو همان نفت خودمان است. ماده‌ی سیاه رنگی که سال‌های قبل در خیلی از شهرهای ایران تبدیل به سوخت بخاری و چراغ می‌شد. نفت همراه خودش گاز هم دارد. همان گازی که امروز، خیلی از شماها با کمک آن خانه‌هایتان را گرم می‌کنید و غذا می‌پزید.

شیمی هم یک علم است. علمی که با کمک آن آدم‌ها می‌فهمند هر ماده‌ای از چه چیزهایی درست شده است. وقتی این دو کلمه کنار هم می‌آیند یعنی قرار است درباره‌ی موادی که از نفت و یا گاز به دست می‌آیند، حرف بزنیم.

آن وقت صنعت پتروشیمی یعنی چی؟

یعنی کارخانه‌هایی که برای تبدیل نفت و گاز به مواد دیگر کار می‌کنند. چون که این کارخانه‌ها خیلی زیاد هستند و محصولات جورواجوری تولید می‌کنند که به آن‌ها می‌گویند صنایع پتروشیمی.

آدم‌ها کی به فکر پتروشیمی افتادند؟

چهار هزار و پانصد سال پیش! آن‌ها فهمیدند از ماده‌ی سیاه و بدبویی که در دریاچه‌ای به اسم قیر پیدا کرده‌اند، می‌توانند برای ضد آب کردن کشتی‌ها استفاده کنند. این ماده‌ی سیاه همان نفت خودمان بود که کم‌کم برای روشنایی هم استفاده شد. از آن موقع استفاده از نفت بیشتر برای همین‌جور کارها بود تا حدود دویست سال پیش که یک‌هو ایده‌ی استفاده از نفت برای کارهای مختلف مثل یک ذرت روی آتش ترکید و گل کرد.

استفاده برای سوخت خودروها، استفاده برای ساخت وسایل پلاستیکی و لاستیکی، کود شیمیایی و حتی استفاده برای تهیه‌ی لباس و دارو....
خب! وقتی یک چیزی این همه مهم می‌شود کلی کارخانه لازم دارد با کلی متخصص. پس تبدیل می‌شود به یک صنعت بزرگ. یعنی همان پتروشیمی خودمان.



کی پتروشیمی به ایران آمد؟

کشور عزیز ما ایران، یکی از مناطق پر نفت دنیا است. اولش فقط نفت خام استخراج می‌شد و همان‌جوری هم صادر می‌شد. اما کم‌کم به فکر تبدیل نفت و ساختن مواد دیگر از آن افتادیم. نتیجه این که از سال ۱۳۴۲ پتروشیمی در ایران راه افتاد. اسم اولین پتروشیمی‌مان هم پتروشیمی شیراز بود.





چرا اسم ما شد پتروشیمی خلیج فارس؟

بیشتر صنایع مربوط به نفت و گاز در جنوب ایران فعالیت می‌کنند؛ چون که ذخیره‌های گازی ایران بیشتر در جنوب کشورمان است. پتروشیمی خلیج فارس هم که اسمش به افتخار خلیج فارس زیبایمان انتخاب شد. سال ۱۳۸۹ برای کمک به تولید بیشتر و بهتر از گاز شروع به کار کرد.

حالا چهل‌وپنجاه سال است که خیلی از زنان و مردان ماهر و متخصص در شرکت پتروشیمی خلیج فارس با هم همکاری می‌کنند تا بتوانند محصولاتی تولید کنند که همه‌ی هم‌وطن‌های ما در همه جای ایران بتوانند از حاصل آن‌ها در زندگیشان استفاده کنند. محصولاتی مثل پلیمرها که تبدیل به انواع پلاستیک‌ها می‌شوند.

حالا تو هم دور و برت را نگاه کن. بین چه چیزهایی داری که از محصولات پتروشیمی خلیج فارس ساخته شده است. یک راهنمایی بکنم؟ شاید همان بطری که صبح از تویش شیر ریختی توی لیوان!



مامان و بابا، در شرکت آرزوها

اگر اونا نباشن
خیلی چیزا نداریم
بدون اون‌ها مثل
یه سال بی‌بهاریم

مامان بابای من هم
همون‌جا کار می‌کنن
ایران رو توی دنیا
با اعتبار می‌کنن

همکارا توی شرکت
همدل و مهربونن
ما رو به آرزومون
همیشه می‌رسونن

شرکت خوب اون‌ها
لازمه و مفیده
برای کشور ما
چه زحمتا کشیده

یه جایی هست به نام
شرکت پتروشیمی
یه جای خیلی عالی
صمیمی صمیمی

اسمش خلیج فارسه
چه اسم بی‌نظیری
الان می‌گم کارای
شرکت رو یاد بگیری



زهرا موسوی



شیرین زاهدی کیا



همیشه و همیشه
دنبال کشف رازن
تا که با گاز برامون
یه چیز خوب بسازن

یه چیز خیلی خاص که
بهش می گن پلیمر
برای ساخت هر چیز
باید که باشه حاضر



همت و کار و تلاش
دانش و علم و سواد
بین که پتروشیمی
چه چیزهایی به ما داد

اما فقط اینا نیست
مهم تر از اینم هست
این که نباید بدیم
محیط زیست رو از دست

با پلیمرها می شه
چیزهای دیگه هم ساخت
لاستیک و رنگ و روغن
حتی می شه قلم ساخت

باباجونم تشکر
مامان جونم ممنونم
حالا با پتروشیمی
خیلی چیزا می دونم

اونجا همه دوستدار
حفظ محیط زیستن
به خاطر همین هم
همیشه بیست بیستن

کارهای پتروشیمی
زیادتر از زیاده
خیلی چیزا می سازن
برای استفاده

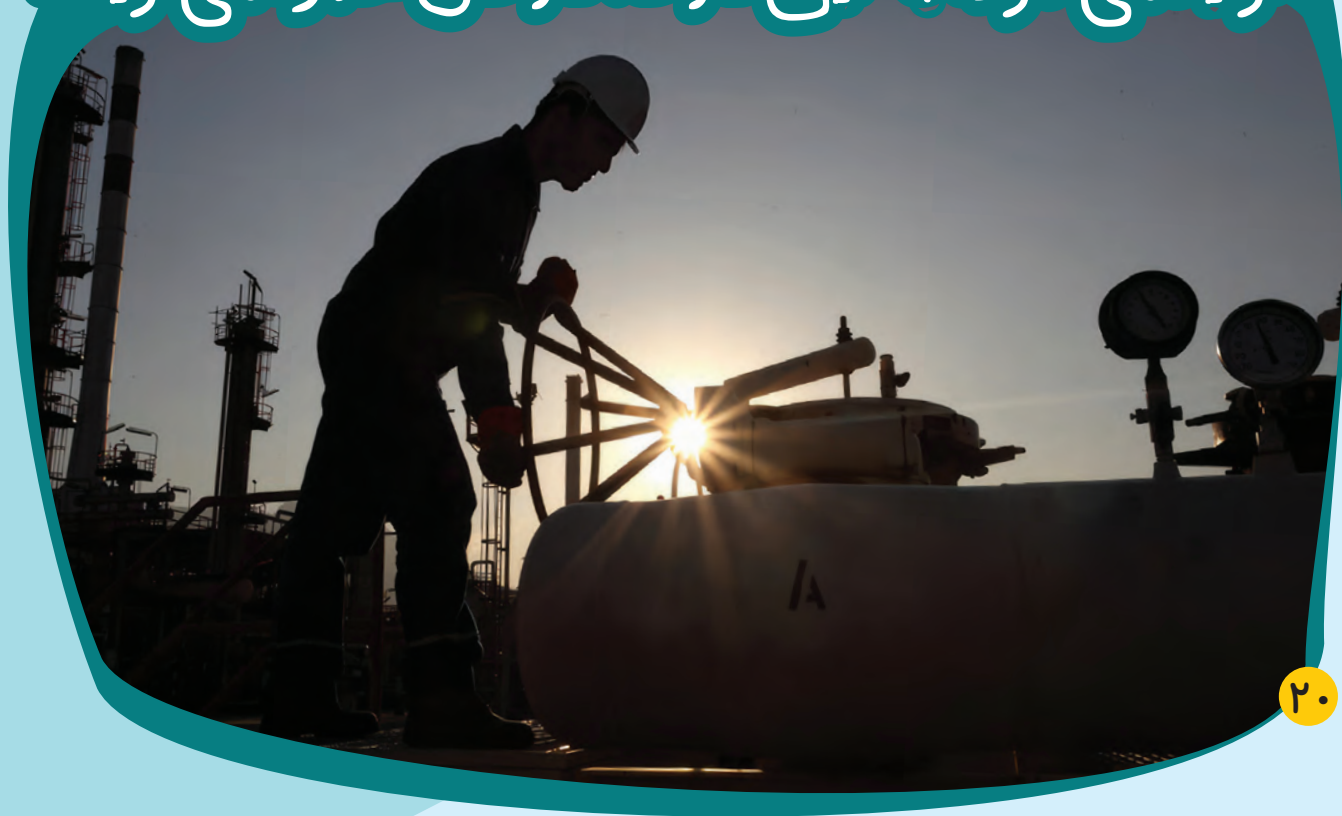


ما زمین را دوست داریم



جویا میرزاده

در فرآیند استخراج نفت، همیشه مقداری گاز هم تولید می‌شود. به این گازها، گازهای همراه می‌گویند،



این گازها می‌توانند منابع سوخت خوبی باشند. اما جمع‌آوری آن‌ها هزینه‌ی زیادی دارد. برای همین، خیلی وقت‌ها سوزاندن این گازها راحت‌تر از جمع‌کردن آن‌هاست.

همان‌طور که می‌دانید، سوختن مواد باعث آلودگی می‌شود.

یکی از افتخارات شرکت پتروشیمی خلیج فارس این است که گازهای مربوط به مشعل‌های شرق و غرب کارون را جمع‌آوری کرده است. این کار کمک خیلی بزرگی به کم شدن آلودگی هوا می‌کند.



چون ما به زمین، **محیط زیست**
و پاکی هوایی که شما بچه‌ها در آن
نفس می‌کشید، اهمیت می‌دهیم.

ما، یعنی حدود ۲۹ هزار نفر نیرویی
که در پروژه‌های مختلف در شرکت
پتروشیمی **خلیج فارس** کار می‌کنیم، از
طریق کمک به بهتر شدن اقتصاد
کشور، تلاش می‌کنیم آینده‌ی بهتری
برای شما بسازیم.



راستی! می‌دانستید ما در **تورهای علمی**،
میزبان دانش‌آموزان هستیم و آن‌ها را با
صنایع پتروشیمی بیشتر آشنا می‌کنیم؟ شما
هم اگر دوست داشتید، به ما سر بزنید!

روزه و افطار

بیخودی قارقور نکن
یه ذره طاقت بیار
آهای شکم با توام
هی نگو چی شد ناهار

گر سینه‌ای می‌دویم
غصه نخور شکم جان
افطار ما بچه‌ها
ظهره! تا وقت اذان

من و مامان و بابا
هر سه تا روزه داریم
یعنی تا وقت اذان
کاری باهات نداریم

فسیل

خیلی عالی

زهرا موسوی

هزار هزار تا سال پیش
خون‌ام روی زمین بود
اما خیال نکن که
قصه فقط همین بود!

جثه‌ی ما بزرگ بود
خیلی بلند قد بودیم
با قوم و خویش و فامیل
تو رفت و آمد بودیم

تا وقتی که عمرمون
یواش یواش تموم شد
زمین دیگه خالی از
گروم گروم گروم شد

ما زیر خاک‌ها موندیم
توی رطوبت و نم
قاطی شدیم با برگ و
ساقه و ریشه، کم کم

ما خیلی خیلی موندیم
تو جای خیس و نمناک
سال‌ها گذشت و ما هم
فسیل شدیم زیر خاک

خلاصه تک‌تک ما
خیلی هچل هفت شدیم
تغییر شکل دادیم و
گاز شدیم و نفت شدیم

با گاز و نفت آدما
حسابی خوشحال شدن
با سوخت خیلی عالی
سرحال و قهراق شدن

شجاع ومهربان مثل بابا



مریم شجاعی پور



محدثه گل محمدی



بابای من یک قهرمان است. قهرمان آتشنشان. بابا هر روز صبح سرکارش می‌رود تا مراقب همکارهای شجاعش است. بابا و همکارهایش در قسمت‌های مختلف شرکت پتروشیمی خلیج فارس کار می‌کنند. اصلاً هم تعجب ندارد که یک آتشنشان در شرکت پتروشیمی کار کند. چون کسانی که در صنایع پتروشیمی کار می‌کنند از گاز، مواد اولیه‌ی خیلی مهمی تولید می‌کنند که در کارخانه‌های دیگر تبدیل به وسایل زندگی ما می‌شوند.

همکارهای بابا به ایمنی خیلی اهمیت می‌دهند؛ چون گاز همان قدر که ماده‌ی خیلی مفیدی است، می‌تواند یک وقت‌هایی هم خطرناک باشد. مخصوصاً وقتی که گرما به آن برسد. اما وقتی بابا کنار همکارهایش است، همه خیالشان راحت است. چون گرما و گاز و آتش وقتی بابا را با لباس‌های آتشنشانی‌اش ببینند می‌ترسند و ناپدید می‌شوند.

اما بابا فقط در برابر آتش از همکارهایش مراقبت نمی‌کند. او آن قدر مهربان است که به هر کسی که کمک لازم داشته باشد کمک می‌کند. حتی اگر یک پرنده‌ی بازیگوش باشد.

یک پرنده‌ی کوچک با پای شکسته. این پرنده که من اسمش را خرما گذاشته‌ام، یک روز خرمای بابا را از کنار استکان چایی‌اش برداشته بود و پریده بود. اما وقتی رسیده بود نزدیک لانه‌اش، خورده بوده به درخت و پایش گیر کرده بود لای شاخه‌ها. بابا



برایم تعریف کرد که صدای جیک جیکش همه‌ی شرکت را پر کرده بود. بابا هم فوری نردبان ایمنی‌اش را برده بوده کنار درخت و پرنده را پایین آورده بود. بعد هم برده بودش پیش همکارش که پرستار است و توی درمانگاه شرکت کار می‌کند. دوست بابا پای پرنده را گچ گرفته بود. بعد هم یکی از مهندس‌های همکار بابا برای پرنده یک جعبه ساخته بود تا تویش استراحت کند. بابا و دوستانش با یک کار گروهی پرنده را نجات داده بودند چون آن‌ها همین جور که کار و تلاش می‌کنند به فکر محیط زیست هم هستند.



سلام... سلام... بچه‌ها سلام!

مجله را ورق زدید؟ شعر و داستان‌ها را خواندید؟ با شرکت پتروشیمی خلیج فارس بیشتر آشنا شدید؟ حالا یک سوال مهم! شما هم دوست دارید در آینده یک متخصص پتروشیمی شوید؟ بله؟ پس یک نقاشی زیبا از شغل پدر یا مادرتان در شرکت صنایع پتروشیمی خلیج فارس بکشید و برای ما بفرستید. توی نقاشی‌تان یک همکار کوچک هم برای پدر و مادر بکشید. همکار کوچکی که شکل خود شما است.

به ۱۰ نقاشی برتر جوایز ارزنده‌ای تقدیم می‌شود.

مهلت ارسال: تا پایان اردیبهشت

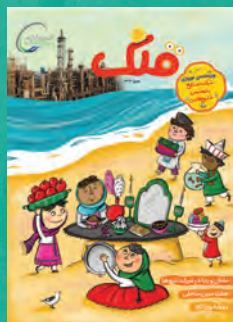
مسابقه در دو گروه سنی پنج تا ده سال و ده تا پانزده سال برگزار می‌شود.

حتما نام و نام خانوادگی خودتان و پدر یا مادرتان که در شرکت صنایع پتروشیمی خلیج فارس شاغل هستند را کنار نقاشی‌تان بنویسید. نقاشی‌های قشنگ‌تان را به نشانی روابط عمومی محل کار پدر یا مادرتان ارسال کنید.



گروه سنی مخاطبان ماهنامه‌ی قلک

۳-۴ ۵-۶ ۷-۸ ۹-۱۰



اشتراک ماهنامه قلک

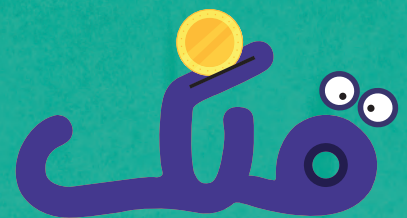
شش‌ماهه: ۸۰۰ هزار تومان
یک‌ساله: ۱,۶۰۰ هزار تومان

مبلغ فوق را به شماره کارت ۲۶۹۲ - ۰۰۱۲ - ۰۰۰۰ - ۵۰۲۲ بانک پاسارگاد به نام **بهنام تقی‌پور** واریز کنید و جهت برقراری اشتراک با شماره ۸۸۳۵۶۷۳۲ - ۰۲۱ تماس بگیرید.

نشانی: تهران، خیابان جهان‌آرا، خیابان سی‌وچهارم، پلاک ۵۸، طبقه سوم
تلفکس: ۸۸۳۵۶۴۳۶ پخش فروشگاه‌ها: مداد آبی
چاپ و صحافی: یزدا، کیلومتر ۱۱ جاده قدیم، ابتدای جاده شهریار، شهرک صنعتی گلگون، خیابان پنجم جنوبی، پلاک ۳۵، تلفن: ۶۵۶۱۱۸۰۹

www.qollak.ir info@qollak.ir @qollakmag @qollakmagazine qollak.magazine

کلیه حقوق مطالب و تصاویر درج شده متعلق به ماهنامه‌ی قلک است.



زمینه انتشار: اطلاعات و آموزش مبانی اقتصاد برای کودکان

صاحب امتیاز: مؤسسه مطبوعاتی دایره رنگی ایده‌آل

مدیرمسئول مؤسسه مطبوعاتی دایره رنگی ایده‌آل: امیرعباس تقی‌پور

مدیرمسئول: بهنام تقی‌پور

جانشین مدیرمسئول: بهروز تقی‌پور

سرمدبیر: معصومه یزدانی

مدیر داخلی: الهام تقی‌پور

کارشناس شعر: زهرا موسوی

کارشناس داستان: زهرا شاهی

ویراستار: ریحانه جعفری

تصویرگر جلد: مهدیه صفایی‌نیا

مدیر هنری: نگار آشتیانی عراقی

گرافیک و صفحه‌آرایی: فاطمه زمانه‌رو

پخش و فروش: روشن مهدوی‌نیا

مالی و اداری: سمیرا کیانی

تولید محتوای تصویری: محمد تقی‌پور

فضای مجازی: فاطمه تقی‌پور

مجری طرح: مؤسسه فرهنگی هنری آینده پژوهان مدیریت ارتباطات

اگر قلک تا تاریخ دهم هر ماه به نشانی شما نرسید، لطفاً به شماره ۰۹۳۵۳۱۴۹۲۵۷ (@Majalleh2) در تلگرام پیام بدهید یا با ما تماس بگیرید.

مشترک‌های محترم قلک

ویرایش: ۱۴۰۳